

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد قائلین به وضع مشتقات برای خصوص متلبس فعلی به ادله ای تمسک نمودند. این ادله به دو دسته تقسیم می شود. دسته اول ناظر به مقام ثبوت یعنی عدم امکان وضع برای اعم بوده و دسته دوم نیز اشاره به مقام اثبات دارد. در جلسه قبل بیان شد که مرحوم آقای آخوند بین مقام ثبوت و اثبات تفکیکی قائل نشدند و مستقیماً به ادله اثباتی پرداختند. لکن کلام محقق نائینی و محقق اصفهانی ابتداءً در مقام ثبوت است. آنان در مرحله ثبوت دو دلیل برای عدم امکان وضع مشتق برای اعم اقامه نمودند. لذا در صورت پذیرش دلیل آنها دیگر نیازی به اقامه دلیل در مرحله اثبات نیست چون اگر وضع مشتق برای اعم از متلبس و منقضی عقلاً محال شد دیگر جایی برای رجوع به ادله اثباتی باقی نمی ماند. پس دو مقام ثبوت و اثبات در اینجا وجود دارد که در مقام اول یک دلیل را محقق نائینی و دلیل دیگر را محقق اصفهانی ذکر کرده اند.

خلاصه دلیل محقق نائینی در مرحله اول این بود: قول به وضع مشتق برای اخص و اعم مبتنی بر بساطت یا ترکیب مفهوم مشتق است. یعنی اگر قائل شویم که مفهوم مشتق بسیط است الزاماً باید نظر اخصی را بپذیریم و در صورتی که معتقد به مرکب بودن مفهوم مشتق بشویم می توانیم قول اعم را قائل شویم و چون دلیل و برهان بر بساطت مفهوم مشتق داریم قهراً امکان وضع برای اعم وجود ندارد.

محقق نائینی در مرحله دوم فرمودند: حتی اگر قائل به ترکیب مفهوم مشتق هم بشویم اما چون نیازمند به تصویر قدر جامع و مشترک بین خصوص متلبس و مانقضی عنه التلبس می باشیم و چنین تصویری هم ممکن نیست لذا امکان وضع مشتق برای اعم وجود ندارد. این خلاصه سخن محقق نائینی است که در جلسه قبل تفصیلاً بیان شد.

بررسی دلیل اول

بیان شد محقق نائینی در مرحله اول مسئله را مبتنی بر بساطت و مرکب بودن مفهوم مشتق دانست. در جلسه قبل درباره معنای بساطت و ترکیب مفهوم مشتق اجمالاً توضیحاتی داده شد. در این جلسه باید بررسی کنیم که آیا دلیل محقق نائینی تمام است یا نه؟ در درجه اول اصل این مسئله که مفهوم مشتق بسیط است یا مرکب باید بررسی شود این مطلب در آینده مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت. اگر کسی قائل به ترکیب مفهوم مشتق شود چنانچه بعضی قائل شده اند آن گاه این دلیل ناتمام خواهد بود.

به هر حال بحث در این مسئله مبنایی بوده و اشکال مبنایی خیلی دارای اهمیت نمی باشد زیرا محقق نائینی در مرحله دوم به نحو مطلق در صدد بیان این هستند که چه بنا بر بساطت و چه بنا بر ترکیب مفهوم مشتق اصلاً امکان وضع مشتق برای اعم وجود ندارد.

لذا بحث را در مرحله دوم متمرکز می نمایم.

عمده‌ی تکیه محقق نائینی در مرحله دوم بر این محور بود که برای وضع مشتق برای اعم ناچاریم که جامعی را تصویر نمایم زیرا فرض این است که هیئت مشتق بین متلبس و منقضی به نحو مشترک معنوی وضع شود لذا باید این دو دارای قدر مشترکی باشند که هیئت مشتق برای آن قدر مشترک وضع شود.

آنچه جناب محقق نائینی در مرحله دوم فرمودند که تصویر قدر جامع و مشترک امکان ندارد، محل اشکال واقع شده است.

اشکال محقق خوئی

مرحوم آقای خوئی در اشکال به استاد خود اینگونه می فرمایند: می توانیم علی القول به ترکیب مفهوم مشتق، جامع را به یکی از این دو وجه تصویر نمایم.^۱

وجه اول: اتصاف ذات بالمبدء فی الجملة را می توانیم به عنوان جامع و قدر مشترک بین متلبس و منقضی تصویر نمایم.

به طور مثال کسی که الان در حال زدن است به او عنوان ضارب اطلاق می کنند و اتصاف ذات او به مبدء فعلی است و از طرفی هم شخصی که در روز گذشته متصف به مبدء ضرب بوده و اتقضی عنه التلبس بالضرب، اتصاف به مبدء ضرب داشته اما الان منقضی شده است. پس نتیجه می گیریم که هم در متلبس و هم در منقضی، وجه مشترکی به نام اتصاف ذات بالمبدء وجود دارد.

تنها فرقی که بین متلبس و منقضی در اینجا وجود دارد این است که اتصاف برای متلبس به صورت فعلی اما اتصاف برای منقضی در روز گذشته بوده و الان از او منقضی شده است. پس در هر دو فی الجملة اتصاف وجود دارد منتهی برای یکی حین الجری و النسبة اتصاف باقی است و برای دیگری حین الجری و النسبة باقی نیست.

لذا مشکلی مبنی بر اینکه بین متلبس و منقضی، قدر جامع و مشترک وجود ندارد، نیست زیرا امکان تصویر جامع (نفس اتصاف ذات بالمبدء فی الجملة) وجود دارد.

پس موضوع له در صورت وضع مشتق برای اعم عبارت است از صرف وجود الاتصاف العاری عن آیه خصوصیه و این هم در متلبس و هم در منقضی وجود دارد.

وجه دوم: آقای خوئی در این وجه در صدد تصویر جامع انتزاعی می باشند نه جامع ذاتی.

ایشان فرمودند: سلمنا جامع حقیقی بین الفردین ممکن نیست. یعنی قادر نمی باشیم جامعی را که حقیقتاً در هر دو وجود داشته باشد تصویر نمایم اما تصویر نمودن جامع انتزاعی ممکن است.

۱. المحاضرات: ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷

قدر جامع انتزاعی یعنی ما عنوان احدهما را انتزاع نمائیم یعنی معتقد شویم که واضع مشتق را برای احدهما وضع کرده است. آقای خوئی در اینجا اشاره به آنچه در بحث صحیح و اعم فرمودند کرده چون ایشان در آن بحث نیز بین صحیح و اعم جامع انتزاعی تصویر نموده است.

توضیح مطلب این است: زمانی که واضع در صدد وضع مشتق برای اعم از متلبس و منقضى است ناگزیر است که معنایی را تصویر نماید لذا در مقام وضع هر دو را تصور نمود یعنی متلبس بالمبداء و ما انقضى عنه التلبس را با هم تصویر نمود اما زمانی که می خواهد هیئت را برای چیزی قرار دهد عنوان احدهما را از آندو انتزاع نموده و خود را متعهد کرد که در صورت اراده تفهیم یکی از ایندو الزاما یکی از هیئات مشتق را ذکر و معنای احدهما را از آن اراده کند. زیرا مسلک مرحوم خوئی در باب وضع، مسلک تعهد است.

به عبارت دیگر محقق خوئی معتقدند که واضع در مقام وضع ابتدا هر دو را تصور نمود و سپس هیئت مشتق را برای عنوان احدهما که خود از متلبس و منقضى انتزاع نموده است قرار داد و سپس خود را متعهد نمود که در صورت قصد تفهیم یکی از آن دو از صورت مشتق استفاده نماید. پس موضوع له در این مسئله احدهما است.

به طور مثال واضع ذاتی را که الان در حال ضرب است را به همراه ذاتی که در روز گذشته ضرب از او صادر شده با هم تصور نموده و سپس عنوان احدهما را از آندو انتزاع نموده و متعهد شد که در مقام تفهیم آن دو از صورت اسم فاعل استفاده نماید.

نتیجه

محصل بحث این شد که محقق نائینی فرمود وضع مشتق للاعم به دلیل اینکه تصویر قدر جامع میسر نیست امکان ندارد. در مقابل مرحوم آقای خوئی سخن ایشان را نپذیرفته و فرمودند: بنا بر قول به وضع مشتق للاعم امکان تصویر قدر جامع وجود دارد لذا امکان وضع للاعم نیز وجود دارد. این اشکال محقق خوئی به محقق نائینی است. حال باید بررسی کنیم که آیا تصویر جامع در اینجا امکان پذیر است یا خیر؟ زیرا اگر جامع تصویر شود وضع مشتق برای اعم ممکن خواهد شد، لذا مشکلی در مقام ثبوت متوجه به آن نبوده و آن گاه باید به بررسی ادله اثباتی پردازیم.

بررسی اشکال محقق خوئی

به هر دو راه حل آقای خوئی اشکال وارد است.

اولا: باید دید وجه اول که ایشان برای تصویر جامع ذکر کرده یعنی اتصاف به مبداء فی الجملة آیا در نظر ایشان جامع ذاتی است یا جامع عنوانی؟ به حسب ظاهر کلام ایشان، این جامع ذاتی است چون در راه حل دوم می فرماید: «لو سلمنا ان الجامع الحقیقی بین الفردین غیر ممکن» این نشان می دهد در درجه اول یک جامع حقیقی و ذاتی ارائه داده است.

لکن جامع ذاتی در این مورد اساسا قابل قبول نیست چون: جامع ذاتی به قدر مشترکی است که از ذات متلبس و منقضى اخذ می شود و اساسا تصویر جامع ذاتی بین متلبس و منقضى حقیقتا امکان پذیر نمی باشد.

جامع ذاتی بین متلبس و منقضی بدین معناست که ذات فاقد و واجد مانند یکدیگر باشند حال آنکه اینگونه نیست. یعنی اگر چه ذات واجد تلبس با ذات چیزی که تلبس را از دست داده یکی است ولی بین آن‌ها جامع ذاتی نیست چون جامع ذاتی بین واجد و فاقد شیء قطعاً وجود ندارد.

اساساً تمام نزاع در مشتق بین ذاتی که الان دارای تلبس است و نیز بین ذاتی که قبلاً متلبس بوده و الان از او منقضی شده جریان دارد که در این صورت یکی از آن دو مشتق واجد و دیگری فاقد است، حال سوال این است که چه جامعی را می‌توانیم بین این دو تصور نمائیم؟ بیان شد که جامع ذاتی وجود ندارد.

پس وجه اول مرحوم آقای خوئی بنا بر فرض جامع ذاتی قابل قبول نیست زیرا تصویر جامع ذاتی بین واجد و فاقد مطلقاً مورد پذیرش نمی‌باشد.

ثانیا: اگر منظور ایشان از اتصاف بالمبدء فی الجملة جامع عنوانی باشد یعنی عنوان مشترک بین متلبس و منقضی بوده و قابلیت انطباق بر هر دو را داراست اما باید بررسی شود که آیا این عنوان واقعا قابل قبول است؟

به طور مثال اگر برای مصادیق انسان عنوان شیء متحرک به عنوان قدر جامع در نظر گرفته شود این هر چند صحیح است چون شیء متحرک شامل تمام مصادیق انسان می‌شود اما خیلی کلی است لذا نمی‌تواند به عنوان قدر جامع و مشترک بین آن‌ها تصویر شود زیرا مشترک معنوی باید به نحوی باشد که بین آن دو مشترک باشد نه بین آن‌ها و سایر افراد، در حالی که این عنوان حتی بر ذاتی که در آینده متلبس به مبدء خواهد شد نیز منطبق است و آن را هم در بر می‌گیرد و این قطعاً باطل است چون در مورد عدم شمول موضوع له مشتق نسبت به آن مورد همه اتفاق نظر دارند. مگر آن که گفته شود منظور از اتصاف بالمبدء فی الجملة فقط مواردی است که در آن اتصاف تحقق پیدا کرده ولی این بر خلاف ظاهر کلام ایشان است که می‌گوید: نفس الاتصاف بالمبدء که عاری از هر خصوصیتی است.

بحث جلسه آینده: در جلسه بعد وجه دوم یعنی جامع انتزاعی محقق خوئی را بررسی می‌نمائیم که آیا جامع انتزاعی مورد قبول است یا خیر؟ سپس سایر وجوه تصویر قدر جامع را بررسی خواهیم کرد.

«الحمد لله رب العالمین»